

## سخنی با رفقا

درباره برخی از مسائل جنبش کمونیستی ایران

به خاطر

رفیق کبیر عباس مفتاحی

یکی از رهبران و بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران تقدیم می شود

اکنون جنبش کمونیستی ایران زیر ضربات سخت ارتجاع قرار دارد. حوزه هائی از فعالیت علنی که در اثر مبارزه اخیر خلق ما و وضعیت سیاسی ناشی از آن بوجود آمده بود، با یورش سازمان یافته ای مواجه است. در اینجا و آنجا، در همه جا کمونیستها به بهانه های گوناگون مورد اذیت و آزار و تعقیب و شناسائی قرار می گیرند و یا زندانی، شکنجه و اعدام می شوند. با اینهمه، مثل همیشه جنبش کمونیستی ایران خرگوش وار از خواب برمی خیزد و دوباره بخواب می رود.

جنبش کمونیستی ایران بیش از ۷۰ سال است که در تاریخ کشور ما حیات دارد. این جنبش فراز و نشیب های بزرگ و کوچکی را پیمود، اما هیچگاه نتوانست آن کوشش لازم را بکار برد تا از اینراه دراز پرحادثه درسهای بیاموزد(۱). اگر گهگاهی جریانات سالمی راه افتادند، یا خیلی زود نابود شدند و یا نتوانستند به سیطره خود تداوم بخشند.

اگر قدمت جنبش کمونیستی ایران به ۷۰ سال می رسد، با کمی گذشت می توان گفت قدمت سلطه اپورتونیسیم برجانبش کمونیستی نیز به ۷۰ سال می رسد. ۷۰ سال است که اپورتونیسیم چون بختکی برسر آن افتاده است و پیکرش را کرخت کرده است.

پس چگونه میتوان بدون نقد راستین گذشته، بدون درس آموزی از گذشته، بدون درک مشخص خصایص اصلی آن، عمل و نظر را صیقل داد و به راهیابی های جدیدی دست یافت که فاقد ضعفها و سستی های گذشته باشند؟

”خرده گیری” را با نقد مارکسیستی یکسان نگیریم. مسئله این نیست که تاکنون بر اشتباهات و کاستی های گذشته انگشت گذاشته نشده است، نه! ما نقدی را مدنظر داریم که با نتیجه حاصل از خود، فعالانه در بازسازی هرچه پرمضمون تر واقعیت حال شرکت می جوید و روحی جدید در کالبد واقعیت می دم.

مثلا سالیان درازی است که کمیته مرکزی حزب توده ایران - که در حیات خود حتی لحظه ای هم نتوانست پیشرو واقعی پرولتاریا باشد - آماج حمله و مظهر نفرت اکثریت عظیم عناصر مارکسیست-لنینیست است. اما هنوز جنبش ما فاقد نقد مضمون مشخص ایدئولوژی این دارودسته سرسپرده و خائن است. در یک کلام هنوز از مضمون ضدمارکسیستی -لنینیستی فعالیت های این دارودسته نقدی جامع و عمیق ارائه نشده است. همه با جریان مزبور مخالفند، اما اولاً محتوای این مخالفتها یکسان نیست، ثانياً تحلیل ها در سطح باقی می ماند. عمیق ترین آن دلایل تنها به تکرار انتقاداتی که بر رویونیسم خروشچفی وارد است، محدود می شود. بیشک ما باین حوزه از نقد نیازمندیم. ولی بدنبال آن به بازتاب عملی این انحراف در جنبش خود و ارزیابی اندازه تاثرگذاری آن و بررسی عواقب نیاز صدچندان بیشتری داریم. اما حرف ما در اینجا نیز تمام نمی شود. مسئله ای که حائز اهمیت بسیار

است ، اشاعه این ایده ها در سطوح مختلف جنبش کمونیستی و تبدیل این ایده ها به نیروی مادی است . باید کوشش نمود تا ایده های کهنه و انحرافی را به شکست قطعی کشاند . باید شرایط و زمینه های ذهنی احیای آنرا نابود ساخت ، تا آنجا که از حوزه تاثیرگذاری در رابطه نیروهای انقلابی بر واقعیات خارج شده و قادر به ایفای نقشی نباشند .

تنها با نقدی مشخص از ایدئولوژی واقعی (نه ادعائی) و سیاست واقعی (نه آنچه که فقط در قطعنامه می آید) است که می توان به یک مرزبندی دقیق رسید . از یکسو ناهمانندی های نظری را نشان داد و از طرف دیگر بازتاب این ناهمانندی ها را در پراتیک ترسیم کرد و آنگاه بر روی اهمیت عملی آن تاکید ورزید . در غیر اینصورت ما نمی توانیم از نفی دیالکتیکی سخن بگوئیم . در غیر اینصورت فرجام کار چیزی جز آن نیست که مثلاً سازمان " انقلابی " !! دچار آن گشته است . آنها خود را از پرچمداران آشتی ناپذیر حزب توده می دانند ، ولی با همان منطقی فکر می کنند که حزب توده و با همان روشی کار می کنند که حزب توده . آنها روی دیگر سکه حزب توده هستند .

بدون نقدی از ایدئولوژی و سیاستی که در گذشته بود و آنچه که در حال جریان دارد ، جنبش کمونیستی نخواهد توانست به مسائل عملی خود پاسخ درست و مثبت دهد. آنچه که در جنبش کنونی چشم گیر است ، جدائی " تشکیلاتی " گروه ها و سازمانها از یکدیگر است . اما می توان این را نشان داد که این جدائی " تشکیلاتی " از یک مرزبندی دقیق دیدگاهی ناشی نمی شود. به یک معنی می توان گفت این جدائی در سطح وسیعی از جنبش کمونیستی نتیجه ای از بحران " روابط " است و حال آنکه از نظر ایدئولوژیک و سیاسی بنیادهای بسیار یکسانی بین گروههای مزبور وجود دارد(۲) . ابتدا روابط تیره می شود و به دهها دلیل تشکیلاتی ، دسته های درون سازمانها از یکدیگر جدا می شوند ، بعد در پی پیداکردن لفافه نظری آن برمی آیند . البته دلایل عمیق همه اینها را باید در کل جنبش کارگری ایران مورد بررسی قرار داد ، که در اینجا فرصت آن نیست .

چگونه می توانیم این همسانی را درمیان بسیاری از گروهها و سازمان ها نشان دهیم ، نه از روی بررسی بازتاب عملی این تفکرات ؟ اگر دیدگاههای آنها از یکدیگر تفاوتی کیفی داشت می بایست آنرا در تفاوت ماهیت و مضمون فعالیت این گروهها باز می یافتیم و حال آنکه چنین نیست . هر نقد ایدئولوژیک در حرکت خود باید به نقدی در جهان بینی برسد و اگر چنین شود ، آنگاه کیفیت رابطه فاعل شناخت با واقعیت تغییر می کند ، زیرا نحوه نگرش و حد شناخت ما از واقعیت بر کیفیت رابطه ما با آن تاثیری ژرف می گذارد . در حالیکه چنین تفاوتهای بنیادی ، در چگونگی برخورد این گروهها و سازمانها ، مشاهده نمی شود .

برخورد گروهها و جریانات مختلف درون جنبش کمونیستی با مشی مبارزه مسلحانه هم برخوردی جدی نبوده است (۳) . اینان هیچگاه از این مشی نقدی دیالکتیکی ارائه نداده اند . تمام نقدهائی را که در ظرف این هشت سال از مبارزه مسلحانه انجام پذیرفته نگاه کنید و زحمت خواندن آنرا برای یکبار هم که شده تحمل کنید ، آنوقت بلافاصله یک نکته جلب نظر خواهد کرد و آن اینکه هیچگاه به تحلیلی که " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی ، هم تاکتیک " از اوضاع اقتصادی - سیاسی جامعه ارائه کرده بود ، برخورد نشده است و درضمن می بینید که تنها با تکرار یک سری اصول عام و بدیهی ، بخیال خود " مشی چریکی " را رد می کنند . نویسندگان این نقدها پس از رونویس کردن این اصول از روی کتب

مارکسیستی - لنینیستی ، برآستی وجدان خود را "آسوده" می کنند و از اینکه توانسته اند بانفی "مشی چریکی" هستی مبارزاتی !! خود را اثبات کنند ، شاد و سرخوش می شوند .

اما این هرگز به معنای برخوردی جدی نیست . هیچ مشی سیاسی را نمی توان جدا از واقعیات مشخص اجتماعی به نقد کشید و برپایه چنین نقدی آنرا رد یا قبول کرد . برای رد یک مشی سیاسی از موضع پرولتری ، باید با تکیه کامل بر واقعیات مشخص اجتماعی و درک قانون مندی و جهت آن نشان داد که دینامیسم های اجتماعی در آن بازتاب نیافته اند تا مشی مزبور بتواند ضمن حفظ محتوای پرولتری خود ، رشد دینامیک خویش را نیز تضمین نماید و در نتیجه مشی مزبور قابلیت حل عملی مسائل مبارزه و پیشبرد اهداف مورد نظر را ندارد . تنها چنین نقدی زنده است و قادر است تا جنبش را از نظر عملی و چه از نظر نظری به غنای عالیتری برساند .

می توان به بسیاری از گروهها و سازمانها این ایراد را گرفت که پیروان "عقل سلیم" اند. اینان در برخورد با مسائل و واقعیات عمدتاً به توانائیهای ذهنی ، سطحی و تجربه محدود خود تکیه می کنند ، نه به عقل مارکسیستی . در واقعیت زنده و گسترده آنچه را که با عقل آنها "جور" در نمی آید ، نمی پذیرند ، بدون آنکه از خود پرسند محتوای این "عقل سلیم" واقعا تاچه حدی مارکسیستی - لنینیستی است و تاچه اندازه توانسته تجربیات غنی مبارزه را درخود ذخیره کند . بسیاری از همین گروهها و جریانها درون جنبش کمونیستی از فقدان یک تحلیل جامع از شرایط اقتصادی - اجتماعی کشورمان می نالند و با نظاره به جای خالی آن به ندبه و زاری می نشینند . اما باید ازخود پرسید چه کسانی باید باین مبادرت ورزند و گناه این فقدان بر گردن کیست ؟ آیا این ناله ها را می توان دال بر احساس مسئولیتی جدی دانست ؟ بدون شک نه ، زیرا تاکنون هیچگونه برخورد جدی از جانب آنها دراین زمینه صورت نگرفته است . چنین می نماید که از نظر اینان - علیرغم تمام آن شکوه ها - می توان با "وجود" !! چنین فقدانی بدرستی کار کرد .

جریانها مزبور با مارکسیسم - لنینیسم نیز برخوردی خاص !! خود دارند. بنظر می رسد درک آنها از انطباق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط ویژه ، همانا تکرار جزء به جزء تجربه انقلابات بزرگ است . آنها فکر می کنند اگر ما تجربه روسیه را با همان روند و همان مشخصات تکرار کنیم ، یا اگر تجربه چین و ویتنام را باهمان مختصات پیاده کنیم ، آنوقت بمعنی آنست که مارکسیسم - لنینیسم را با واقعیات مشخص ایران تطبیق داده ایم . همین منطق تفکر آقایان را وامیدارد تا اگر کسی پیداشد و گفت "عصر لنین تصویری از جنگ توده ای طولانی نداشت" دلشان بدرد آید و اشک ریزان ندبه سردهند که "لنین مورد بی التفاتی قرار گرفته است" و بدین ترتیب لنین را از سطح یک انقلابی کبیر به سطح یک غیب گو تنزل می دهند . از آنجاکه اینان تطبیق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط مشخص را همچون یک تطبیق هندسی تصور می کنند ، درنتیجه الگوسازی جزو خصایص بارز شیوه تفکرشان می شود .

ما گفتیم این گروهها در برخورد با مشی های سیاسی مختلف با تکرار یک سری اصول "عام" آنرا قبول یا رد می کنند . بدون آنکه رابطه زنده بین آن اصول و فعالیت های خود را نشان دهند . گفتیم که از فقدان یک تحلیل جامع اقتصادی - اجتماعی می نالند . الگوسازی شیوه اصلی تفکرشان است . تطبیق مارکسیسم - لنینیسم را با شرایط ویژه همچون یک تطبیق هندسی می فهمند و از نظر عملی تکرار جزء به جزء تجربه ای که در راس آن حتماً رفقای کبیری همچون لنین و مائو قرار داشته اند(۴). از اینها چه نتیجه ای می توان گرفت ؟ درآنچه که گفته شد یکی از خصایص اصلی این جریانها نمودار می شود و

آن‌شانه خالی کردن از ارائه تحلیل مشخص از واقعیت مشخص است. هر جا که پای تحلیل مشخص میان می‌آید، جای آقایان خالی است. در آثار آنان جز جمله پردازی و عبارت پردازی بی‌روح و احکامی که در پس آن هیچ دلیلی نمی‌آید، چیز دیگری یافت نمی‌شود. تاکید اینان بر "اصول عام" در واقع بمعنی وفاداری واقعی به جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم نیست، بلکه فقط و فقط برای فرار از تحلیل مشخص است. آنها در حقیقت با توسل جستن به اصول عام تمایلات عملی حقیر خود را تئوریزه می‌کنند و نمی‌خواهند پراتیک خود را هرچه انقلابی‌تر سازند. اما اینکه چگونه این حکم می‌تواند به یک نیروی مادی در کل جنبش کمونیستی تبدیل شود به یک سری عوامل ذهنی و عینی بستگی دارد.

از نظر ذهنی درک درست و قابلیت ذهنی برای تلفیق اصول عام با وظایف مشخص سیاسی از جمله عوامل بسیار مهم است. از نظر مارکسیسم - لنینیسم "وظیفه" در رابطه با ضرورت و امکانات بالقوه و بالفعل پدیده اجتماعی مورد نظر تعیین می‌شود. بنابراین وظایف سیاسی در رابطه با اوضاع مشخص سیاسی و ضرورت و امکانات نهفته در آن تعیین می‌شود. در متن چنین شیوه تفکری است که شیوه های عمل در رابطه با نیروهایی که بالفعل عمل می‌کنند، تعیین می‌گردد. پس تعیین وظایف نه در حیطه ذهن، بلکه به حیطه عین تعلق دارد. این ذهن نیست که وظایف را تعیین می‌کند، بلکه بقول "پاولف" این "آقای واقعیت" است که مضمون آنرا تعیین می‌نماید و آنچه برعهده ذهن می‌ماند "کشف" این وظایف است.

اما چنین برخوردی با مسئله اولاً محتاج به تحلیل مشخص از اوضاع است و این خود یک روح دلیر و خستگی‌ناپذیر می‌خواهد. اما برای کسانی این مسئله نیز مطرح است که: نتیجه این تحلیل چه می‌شود؟

ثانیا، جنبش پرولتری و در مقیاس کلی، جنبش توده‌ای باید آنچنان گسترش و عمقی بیاید که عملاً بقای هر سازمان و گروه را در رابطه با خود به درک صحیح مسائل مشخص مشروط کند و عملاً هرگونه توهم و ذهنیگری را زائل نماید و یا آنرا از عملکرد اجتماعی قوی باز دارد. تنها و تنها این نیروی سترگ است که می‌تواند اپورتونیزم را از آخرین سنگرهایش بیرون کشد و آنرا خلع سلاح نماید و در رابطه با بسیاری از جریانات درون جنبش کمونیستی ایران، بطور واضح و روشنی تمایلات عملی آنها را برملا سازد.

باری، تا وقتی مسئله این باشد که رابطه خود را با واقعیت نه براساس شناخت درست و صحیح از آن، بلکه براساس تمایلات ذهنی و عملی خود تنظیم کنیم، دیگر نیاز مبرمی به تحلیل مشخص نداریم، بلکه کافی است تا برای این تمایلات از لابلای متون لفافه‌ای پیدا کنیم. و اینجاست که "اصول عام" بکار می‌آید!! اصول عام، همواره خصلتی تجریدی دارند، بهمین جهت این امکان را فراهم می‌آورند تا با تفسیری "خاص"!! از آن، تمایلات ضدانقلابی را بجای انقلابی جازد. آثار "کمیته مرکزی" را بخوانید ببینید چگونه در تایید رفرم شاه از قوانین دیالکتیک و آموزشهای لنین سوء استفاده می‌کند.

بر بخش عظیمی از جنبش کمونیستی ایران جو خاصی مسلط است. در آنجا، بجای آنکه اصول عام رهنمای عمل باشند، بجای آنکه این اصول مضمون کلی پراتیک انقلابی باشند (زیرا که خود این اصول انقلابی)، تنها به لفافه‌ای بی‌معنی و بی‌روح تبدیل می‌شوند. اگر بر روی مبارزه ایدئولوژیک تاکید می‌شود، تنها بخاطر شانه خالی کردن از زیر بار پراتیک انقلابی است و نه برای هرچه غنی‌تر ساختن آن. صحت این گفته وقتی اثبات می‌گردد که به مضمون مبارزه ایدئولوژی پیشنهادی آنان توجه کنیم.

برای اولین بار رفیق کبیرمان مسعود احمدزاده بر این نقطه ضعف بزرگ جنبش کمونیستی ایران انگشت گذاشت و نظر صریح خود را در این مورد ابراز داشت ، او نوشت : ” خلاصه ما در جنبش کمونیستی بین المللی امروز که اساسا در کشورهای زیرسلطه جریان دارد ، کمتر با آثار تئوریک نظیر کاپیتال ، آنتی دورینگ و یا ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم روبرو می شویم . آیا این امر مبین آن نیست که از نقطه نظر تئوری ناب ، جنبش کمونیستی بین المللی که بطور کلی با عمل مستقیم انقلابی روبروست نه فرصت و نه نیاز آنرا دارد که به کار بپردازد ؟ آیا این امر نمی رساند که ما بیش تر از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین ؟ ”

این جملات رفیق مسعود برای اپورتونیست ها خاصیتی دوگانه داشت (و دارد). باین معنا که هم باعث اندوه و هم باعث شادیشان می شد . آنها در نزد خود شادمانه و در مقابل جنبش با لحنی اندوهبار ندا در می دادند که : ” رفیق مسعود احمدزاده از اهمیت تئوری می کاهد ، برای آن ارزش قائل نمی شود ، و بدینوسیله یکی از جنبه های مبارزه طبقاتی را که بزرگان ما آنهمه برآن تاکید می کردند ، از یاد می برد و بالکل انکار می کند ” . آنها این جملات را اینگونه تفسیر می کردند : ” رفیق مسعود می گوید تئوری بی تئوری ، همه چیز عمل ” . و پشت بند آن جملات بالا راباصدای بلند می خواندند (و می خوانند). از این بگذریم که اپورتونیستها چه می کنند - اینرا خودشان هم می دانند- بیائید از خود بپرسیم : معنای واقعی این جملات چیست و در پس آن چه ایده اساسی نهفته است ؟

رفیق مسعود در این قسمت بر دو مسئله اساسی انگشت می گذارد: یکی رابطه عام و خاص و دیگری رابطه تئوری و پراتیک .

رفیق مسعود با اشاره به کتابهای بزرگی چون کاپیتال ، آنتی دورینگ . . . در حقیقت این مفهوم را بیان می کند که مضمون کلی و خطوط کلی فعالیت ذهنی و عملی روشن شده است و اکنون آنچه می ماند پیوند زدن این مضمون و خطوط کلی با شرایط خاص و پراتیک است .

اگر مارکسیسم را نداشتیم ، پرولتاریا همچنان در چنبر ندانم کاری گیر کرده بود و در چنین شرایطی وظیفه تاریخی پیشاهنگان واقعی پرولتاریا این بود تا وضعیت او را در منظومه روابط طبقاتی جامعه تعیین کنند و همچنین شرایط رهائی او را نشان دهند . بدون چنین کوششی پراتیک آگاهانه انقلابی امکانپذیر نبود ، بهمین جهت اثری چون کاپیتال بیرون می آید و جهت حرکت پرولتاریا را تعیین می کند . و انجام این وظیفه تبلور خود را در فعالیتهای شدید تئوریک یافت . ماتریالیسم و . . . در دفاع از یک جهانبینی و هرچه غنی تر ساختن آن و دمکراسی نوین بیان صریح چگونگی رابطه پرولتاریا با دیگر طبقات خلقی در مبارزه ضدامپریالیستی است . این آثار که تبلور تجربیات و بررسی عملی پرولتاریا و نمایندگان فرهیخته آنست ، مضمون کلی فعالیت انقلابی را تعیین کرده اند و از این پس گسترش هرچه بیشتر آنها در گرو پراتیک انقلابی است . جهان بینی و ایدئولوژی پرولتاریا معلوم است ، مسئله اکنون برسر تعیین وضعیت پرولتاریا در یک کشور مشخص و راهیابی های عملی مشخص برای رهائی اوست . مسئله برسر تلفیق عام و خاص است ، نه برسر تعیین و پیداکردن قانونمندی های عام . پس ، از نظر رفیق مسعود اصول عام ارزش والای خود را از دست نداده اند ، بلکه آنچه او بر روی آن اصرار می ورزد ، استفاده انقلابی از این اصول در حل مسائل جامعه است . درست برخلاف اپورتونیستها که خود را در محدوده اصول عام زندانی می کنند و از آن فراتر نمی روند و در نتیجه نمی توانند جوهر انقلابی این اصول را دریابند .

بدینسان وقتیکه رفیق مسعود می گوید: " آیا این نمی رساند که ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین؟ " این هرگز بمعنای انکار نقش تئوریسین نمی تواند باشد، بلکه در ارتباطی تنگاتنگ با ایده بالاست. مسئله اینست که کار یک تئوریسین جمع بندی قوانین کلی است. اعتقاد رفیق مسعود بر این بود که این تئوری عام وجود دارد، آنچه برای ما باقی می ماند گام گذاردن از این حیطه، یعنی حیطه تئوری، به حیطه عمل است. آنچه می ماند استفاده عملی و انقلابی از این تئوری انقلابی است و نه طوطی وار حفظ کردن متون.

رفیق مسعود می گوید: " کفایت نگاهی به اسناد جنبش کمونیستی جهانی بیافکنیم تا کم شدن اهمیت تئوری را در مقایسه با مبارزه سیاسی - عملی دریابیم ". نتیجه بلاواسطه مبارزه تئوریک دگرگون کردن رابطه شناخت شناسانه انسان با واقعیت است. اینکار برای پرولتاریا بعنوان یک طبقه انجام پذیرفته است، آنچه باقی می ماند تغییر عملی روابط عینی است و این برعهده مبارزه سیاسی است. تنها از طریق پراتیک است که می توان روابط موجود را واقعا دگرگون کرد. در حالیکه تئوری مضمون و جهت این تغییر و تحولات را نشان می دهد، پراتیک موجب این تغییر و تحولات می باشد. تئوری در دسترس است، پس باید آنرا به حوزه عمل کشاند و با رهنمائی آن، واقعیت را تغییر داد. بخش عظیمی از جنبش کمونیستی ایران، مبارزه ایدئولوژیک را از مبارزه سیاسی عملی جدا می کنند. در حالیکه از نظر مارکسیسم - لنینیسم مبارزه ایدئولوژیک جدا از مبارزه سیاسی و منفک از آن هرگونه ارزش انقلابی خود را از دست می دهد. در ضمن در همینجا باید به خصوصیت دیگر مبارزه ایدئولوژیک پرولتری توجه کرد. خصوصیتی که آنرا از چگونگی مبارزه ایدئولوژیک دیگر طبقات متمایز می سازد و آن اینست که این مبارزه وحدت نیروها را در گرو دگرگون کردن جهت گیری این نیروها، تصحیح تفکر و بینش و پالایش شناخت آنها نسبت به واقعیت می داند. این مبارزه در پی آن نیست که تنها با جایگزینی یک سلسله ایده ها بجای یک سلسله از ایده های دیگر به نیروی مادی خود بیفزاید، بلکه غیر از این، درستی این ایده ها یعنی انطباق حتمی آنها بر واقعیت عینی نیز مطرح است. بدین ترتیب مبارزه ایدئولوژیکی که در درون جنبش کمونیستی جریان دارد، با این اهداف انجام می گیرد که با دگرگون کردن بینش و شناخت افراد با واقعیت به یگانگی افراد با یکدیگر دست یابد. و این دگرگونی اگرچه باشکال گوناگون صورت می پذیرد، ولی اساسا این پراتیک انقلابی است که آنرا هرچه بیشتر ممکن می سازد. مبارزه ایدئولوژیک با این خصوصیات برای پرولتاریا یک سلاح است. سلاحی برای صیقل دادن هرچه بیشتر پراتیک، برای پیشبرد هرچه قاطع تر مبارزه طبقاتی و نه چیزی غیر از این.

بنابراین آنچه گفته شد، از موضع پرولتری، مبارزه ایدئولوژیک محتوای اصلی خود را باید از وضعیت خاص پرولتاریا و مشکلات و معضلاتی که در پراتیک مبارزاتی او وجود دارد بگیرد، نه احکام مجرد و " اصول عام "! آنطور که اپورتونیستها می فهمند.

اصول عام که خود جمع بست تجربیات پرولتاریای جهان و حاصل بررسی حرکت اجتماعی و از آن جمله جامعه سرمایه داری است، محتوای مشخص خود را تنها در درک و فهم وضعیت خاص و مسائل مشخص می یابد که پرولتاریا در یک منظومه روابط عینی مشخص با آن درگیر است.

بر این اساس اگر جنبش کمونیستی ایران برآنست که به وحدتی عمیق برسد و از این تفرقه رهایی یابد، تا آنجا که به مبارزه ایدئولوژیک مربوط می شود، باید مضمون مبارزه ایدئولوژیک خود را در

جهت مسائل مشخص جامعه ایران و مسائل مبارزه طبقاتی و ملی آن قرار دهد و با تمام انحرافات رنگارنگ مبارزه کند. مبارزه ایدئولوژیک برسر مسائل مشخص همواره رجوع به اصول عام را از جانب مارکسیست - لنینیست ها اجتناب ناپذیر می گرداند و حال آنکه مبارزه ایدئولوژیک برسر اصول عام لزوماً به مسائل مشخص بالفعل کشیده نمی شود.

مبارزه ایدئولوژیک باید در خدمت مبارزه طبقاتی پرولتاریا باشد. باید مضمون آن روشنگر مضمون عملی و شیوه های مبارزاتی طبقه کارگر برای نیل به اهداف فوری و تاریخی او باشد. در غیراینصورت مبارزه ایدئولوژیک فاقد هرگونه عملکرد انقلابی است.

توجه صرف به اصول عام و تبدیل آن به محور مبارزه ایدئولوژیک، جدا از مسائل مشخص اجتماعی و مبارزاتی جامعه ما، مانع از آن شد تا نیروهای مارکسیست - لنینیست به مطالعه جدی اوضاع و احوال جامعه ما بنشینند. و در نتیجه آمادگیهای لازم را برای پیشبرد حرکت خود از پیش تدارک ببینند. بهمین جهت هر ضربه کوچک آنها را غافلگیر می کند و "نقشه" های آنها را نقش بر آب می سازد. آنها مجبور می شوند هربار پروسه را از نو آغاز کنند، و این نیز بعلت فشارهای عینی نیمه کاره متوقف می شود. بدین ترتیب فرصت ادامه کاری که شرط ضرور مبارزه سیاسی است از بین می رود. این نتیجه از آنجا حاصل می شود که برنامه های واقعی عمل کننده، در واقعیت تنظیم نمی شود، بلکه فقط طرح ریزی آنها بر ذهنیات دور از واقعیت آنان متکی است.

باید اصل تلفیق عام و خاص را بدرستی فهمید و آنرا بکار برد. باید فهمید که اصول تنها جهت حرکت را نشان می دهند. باید توانائی پیوند زدن بین اصول کلی و درست را با شرایط مشخص سیاسی پیدا نمود. باید دانست آمیزه عینی عام و خاص به فعالیت مادی خود انسانها نیز بستگی پیدا می کند. در بسیاری مواقع آنها هستند که باید با پراتیک خود آنچنان زمینه ای را ایجاد کنند که شرایط لازم برای یگانگی مادی عام و خاص فراهم آید.

بر اساس آنچه گفته شد می خواهیم به رفقای خود توصیه کنیم که امر آموزش تئوریک را چگونه و باچه بینشی جلو ببرند. بدون شک هر کسی که موضع پرولتری را اختیار می کند موظف به آموختن تئوری عام انقلاب پرولتری است. تردیدی نیست که بدون این سلاح، یعنی مارکسیسم - لنینیسم انقلابی، نمی توان مبارزه طبقاتی پرولتاریا را به پیش برد و به نتیجه مطلوب رساند. نمی توان مسائل اجتماعی را در جهت آرمانهای این طبقه حل نمود. اما مهم اینست که به چه شیوه ای این امر را انجام دهیم و از لحظه آغاز باچه بینشی پروسه را آغاز کنیم.

آنچه که در آموزش تئوریک معمول است، در مطالعه صرف کتابهای کلاسیک، آثار مارکس، انگلس، لنین و...، تلبار کردن یک سری نقل قول در ذهن خواننده است. البته آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم بدون خواندن دقیق آثار بنیانگذاران مکتب مزبور، امکانپذیر نیست. اما صرف خواندن و مطالعه و حفظ کردن متون نمی تواند بمعنی آموزش مارکسیسم - لنینیسم تلقی شود. مفهوم آموزش، بخصوص وقتی از آموزش مارکسیسم - لنینیسم صحبت می کنیم، از این فراتر می رود. در تحلیل نهائی پروسه آموزش، پروسه تبدیل شناخت به نیروی مادی است. در پروسه آموزش چیزهائی را که فرامی گیریم باید بازتاب آنرا در عمل خود بیابیم. مارکسیسم - لنینیسم را فرا می گیریم تا آنرا در تمام

شئون زندگی خود جاری سازیم و در مبارزه طبقاتی همچون سلاحی برنده از آن استفاده کنیم . بنابراین معیار تعیین کیفیت آموزش ما باین امر بستگی دارد که تاچه حد محتوای واقعی آن ایده ها را جذب کرده و تاچه حد آنرا به نیروی مادی در وجود خود تبدیل کرده ایم . ممکن است ما دهها کتاب مارکسیستی - لنینیستی را با " دقت " فراوان بخوانیم ، یعنی واقعا به مغز خود فشار بیاوریم تا آنرا بفهمیم ، ولی نهایتا چنین امری تحقق نپذیرد . یعنی پس از آنکه آنها را باتمام رساندیم ، این مارکسیسم - لنینیسم نباشد که بر ذهن ما سلطه یافته است . بعبارت دیگر ادراک مارکسیستی - لنینیستی پیدا نکرده باشیم . این واقعیت را در تمام زندگی روزمره خود و در احوال اطرافیان خویش و یا با نگاه به آکادمیسین های بزرگ و کوچک شرق و غرب می توانیم مشاهده کنیم .

خود مارکس و انگلس و بعدها لنین باین مسئله بارهای بار اشاره کردند . مارکس در قبال جوانانی که خود را مارکسیست می دانستند و بخیال خود آثاری درجهت اثبات درستی تزه های مارکس بیرون می دادند - اما با درکی ساده انگارانه - خیلی ساده و به طنز گفت : " من مارکسیست نیستم " . انگلس بارهای بار تاکید کرد که : " تئوری ما شریعت جامد نیست ، بلکه رهنمای عمل است " . و لنین مکررا در مقابل اپورتونیسیم براین امر تاکید ورزید .

اگر تئوری " شریعت جامد " نباشد ، آنگاه آموزش آن نیز آموزشی جامد نیست . نمی توان با حفظ قسمتهائی از متون و تکرار بجا و نابجای آن ، امر آموزش را تحقق یافته فرض کرد . و اگر تئوری رهنمای عمل باشد ، پس خود را همچون کتاب گشوده ای باز می گذارد تا در ارتباط با واقعیت و نتایج حاصل از عمل هرچه بیشتر خود غنی سازد . این تئوری ، بعلت بینش انقلابی خود همواره امکان تطبیق خود با شرایط مشخص را محفوظ نگاه می دارد . تنها چنین تئوریست که می تواند بر درفش خود بنویسد : " حقیقت مشخص است ، مجرد نیست " . تنها چنین تئوریست که می تواند جسورانه ندا در دهد که : " آموزش ما دگم نیست ، بلکه رهنمون عمل است " ( انگلس ، به نقل از لنین ) ( درباره برخی از خصوصیات ... ) .

پس با این توصیفی که بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم از مکتب خود ارائه می دهند، نمی توان تئوری مزبور را در یکرشته نقل قول های بلند و کوتاه خلاصه کرد ، نمی توان آنرا تمام شده فرض کرد. لنین خود می گوید : " ما مارکسیسم را بعنوان یک علم تمام شده نمی بینیم ، بلکه آنرا علمی می دانیم که پایه های اساسی آن توسط مارکس و انگلس ریخته شده است " (نقل به معنی از لنین ) . همه اینها نشاندهنده پتانسیل انقلابی تئوری مارکسیسم - لنینیسم است . اگر درک ما از آموزش مارکسیسم - لنینیسم در ردیف کردن و ازبرکردن نقل قولها باشد ، هرگز نمی توانیم به درک واقعی مارکسیسم - لنینیسم نائل آئیم .

پس معنی فراگیری و یا آموزش مارکسیسم - لنینیسم چیست ؟ آموزش مارکسیسم - لنینیسم یعنی جذب جهانبینی ماتریالیسم و دیالکتیک . یعنی فهم دیدگاهی که مارکسیسم - لنینیسم از آن به واقعیات اجتماعی مینگرد ؛ یعنی فهم جوهر طبقاتی و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم . باید کوشش نمود تا نحوه برخورد طبقاتی و معرفتی مارکسیسم - لنینیسم را بیرون کشید و بعد با همان دیدگاه با واقعیات اجتماعی مشخص برخورد نمود . تنها در اینصورت ما قادر خواهیم بود تا همواره ضمن حفظ جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم آنرا با واقعیات مشخص و زنده تطبیق دهیم و براساس آن ، پراتیک خود را بنحوی هدایت کنیم که درجهت ایدئولوژی و آرمانهای پرولتری باشد .



می توان با برخی مثالها، مسئله را روشنتر بیان کرد. مارکس و انگلس اعتقاد داشتند که انقلاب پرولتری درکل اروپا باید انجام پذیرد. لنین تز انقلاب در یک کشور واحد را مطرح کرد. اپورتونیستها با استناد به آثار مارکس و انگلس، او را به باد انتقاد گرفتند. اما امروز، لنینیسم مکمل مارکسیسم گشته و از آن جدائی ناپذیر است. در اینجا مسئله اساسی انقلاب پرولتری بود. شرایطی که مارکس و انگلس در آن می زیستند، آنچنان شرایطی بود که تحقق این امر را در سراسر اروپا مطرح می کرد. شرایط در زمان لنین عوض شده بود و در نتیجه امکانات نیز تغییر یافتند. امکان انقلاب در یک کشور واحد پیداشده بود. لنین توانست این تغییر شرایط را درک کند و در نتیجه آن، مسئله اصلی و اساسی، یعنی برپاکردن انقلاب پرولتری را جامه عمل بپوشاند. اما اپورتونیستها که (بهرعلت که می خواهد باشد) خود را محدود بیک نظر مشخص درباره شرایط مشخص نموده بودند، نمی توانستند این امر را درک کنند و در نتیجه همواره در عقب جنبش پرولتری قدم برمی داشتند و گاه حتی به مقابله با آن برخاستند.

در جنبش بین المللی کمونیستی، از جمله در ایران، اپورتونیستها همواره از این تفاوت، یعنی تفاوت بین دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم و تبلور مشخص این دیدگاه در شرایط مشخص، سوء استفاده های فراوانی نمودند. مثلا در ایران بهنگام انتخابات نمایندگان مجلس " خبرگان " سازمانها و گروه های بسیاری، بغلت تمایلات عملی خود، قصد شرکت در آنها کردند. آنها برای اثبات درستی کار خود مجبور بودند تا آنها به جامه مارکسیسم - لنینیسم بیارایند. چه کردند؟ آنها بسراغ کتابهای لنین رفتند تا با " انتخاب " نقل قولهایی از او، کار خود را توجیه نمایند (۵). و حال آنکه حتی در همان آثاری که این نقل قولها از آن بیرون کشیده شده، لنین با وضوح تمام دیدگاه مارکسیستها را راجع به مسئله مزبور بیان کرده است.

باید با دقت فراوان این تفاوت را درک کرد؛ تفاوت بین دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی و تبلور مشخص آنها. در حالیکه دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم همواره باید حفظ شود و همواره باید بکار گرفته شود و در تمام پروسه مبارزاتی یک فرد یا یک سازمان ثابت و پایدار بماند. اظهار نظرهای مشخص می توانند بعنوان تجربیات انقلابی مورد بررسی و کنکاش قرار گیرند.

بنابراین هدف از آموزش تئوری مارکسیسم - لنینیسم، یادگیری نحوه نگرش نسبت به واقعیات اجتماعی و درک جهت و مضمون پراتیک طبقه کارگر است. آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم در نهایت بخاطر و برای عمل است. آموزش تئوریک باید ما را قادر سازد تا هرچه بهتر واقعیات اجتماعی را بشناسیم؛ هرچه بهتر بتوانیم مضمون طبقاتی این واقعیات را تعیین کنیم؛ هرچه بهتر بتوانیم مبارزه طبقه کارگر را منطبق با این واقعیات تنظیم کنیم؛ هرچه بهتر بتوانیم عمل خود را صیقل دهیم و جلو ببریم.

پس در پروسه آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم باید تمام هم خود را برای تقویت تفکر مارکسیسم - لنینیسم و درک جوهر طبقاتی و انقلابی آن مبذول داریم. می توان گفت هسته اصلی آموزش مارکسیسم - لنینیسم فراگیری جهانی متریالیسم دیالکتیک است. همانطور که گفته شد، نباید در امر آموزش، خود را باین یا آن ایده ای که انعکاس یک شرایط مشخص است، محدود نمائیم و بعد قصد کنیم تا آنها مطابق النعل بالنعل در دل یک واقعیت دیگر پیاده کنیم.

برخی از رفقا بین آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم و برخورد با مسائل مشخص، در ذهن خود شکاف ایجاد می کنند. آنها مراحل کار خود را اینگونه فرمولبندی می کنند: " اول تئوری عام را

فرا می گیریم ، بعد سراغ مسائل مشخص می رویم ” . این فرمول کاملاً نادرست و اساساً فاقد جوهر انقلابی است .

هیچگاه نباید آموزش تئوریک را از مسائل زنده اجتماعی ، منجمله از مسائل موجود در درون جنبش کمونیستی ، جدا کرد . اگر ایندو را از یکدیگر جدا کنیم ، هماهنگی ذهن و حرکت عین را نمی توانیم حفظ کنیم و همواره از انجام عمل انقلابی محروم می مانیم . باید آموزش عام را در رابطه با مسائل خاص پیش برد ؛ باید در همان حد توانائی از طریق پرس و جو ، از طریق مطالعه و برخورد با افراد ، مسائل موجود را شناخت و بعد از خود پرسید : ” نحوه برخورد مارکسیستی - لنینیستی با این مسئله چگونه است ؟ ” و بر این مبنا برای یافتن جواب درست و حل عمیق مسئله مزبور به مارکسیسم - لنینیسم رجوع کرد و آن مسائل را در جهت این مکتب فکری حل کرد . تنها در این چنین پروسه ایست که آموزش مارکسیسم - لنینیسم محتوای واقعی و مضمون زنده خود را نشان خواهد داد ... و بعلت وجود همین رابطه است که آموزش مارکسیسم - لنینیسم پایان ناپذیر است و همچون کتابی همیشه گشوده ، در مقابل ما قرار می گیرد .

بدون شک ، این کار مشکل است . ولی هر نوآموز مارکسیسم - لنینیسم ، از همان ابتدا بایست این واقعیت را قبول کند و بپذیرد که آموزش مارکسیسم - لنینیسم یک پروسه پیچیده و طاقت فرسا است . نباید آنرا آسان گرفت . اما باید اینرا هم باید در نظر داشت که بشرط کوشش و پیگیری می توان بر تمام مشکلات فائق آمد . مهم آنستکه آنرا جدی گرفت ، مشکلات آنرا تحمل کرد و از آنها نهراسید . مارکس در جملاتی زیبا به بهترین وجهی این ایده را بیان کرده است . او نوشت : ” در علم هیچ شاهراه عریضی وجود ندارد و کسی که خستگی ناپذیر از راههای سنگی آن صعود می کند ، قادر است به قله پر تالو آن دست یابد ” . (تاکید از ماست) مارکسیسم - لنینیسم یک مکتب عمیقاً علمی است . باید کوشش نمود تا از درک ساده انگارانه آن دوری جست و برای بکارگیری آن در شناخت و نفوذ تا اعماق آن ، سعی فراوان نمود . تنها در اینصورت است که می توان به پراتیک نیز عمق و غنا بخشید .

در اینراه موانعی وجود دارد . تنبلی ذهن ، کم حوصلگی و تمایلات حقیر عملی . اینها از مهمترین موانع در راه آموزش تئوریک اند . کار تئوریک در چارچوب مارکسیسم - لنینیسم به بررسی های مکرر ، به تحقیق و به آموزنهای متعدد احتیاج دارد . در حالیکه یک ذهن تنبل هرگز نمی تواند چنین پروسه ای را تحمل کند . یک ذهن تنبل بیشتر گرایش بدان دارد تا برای رهاشدن از بند مشکلات و آسودگی خاطر بهمان اولین نتایج حاصله بسنده کند و بدینترتیب فرصت تحقیق و تأمل بیشتر را بخود نمی دهد .

بهرحال ، رفقای ما باید با دقت و جدیت تمام امر آموزش تئوریک را پیش برند . و از هم اکنون برای اجتناب از تکرار تجربه غلط جنبش کمونیستی ایران ، باید محور اساسی چنین آموزشی را بر روی مسائل زنده اجتماعی ، بر سر شرایط اقتصادی - سیاسی ایران ، بر سر مسائل طبقاتی و ملی جامعه ما و بازتاب این مسائل در جنبش کمونیستی ایران قرار دهند و با اتکاء به انرژی خستگی ناپذیر خود ، تمام مشکلات و موانعی را که در این مسیر قرار دارند از میان بردارند .

تا وقتی که مبارزه ایدئولوژیک در خدمت سیاست و در خدمت راهیابی های عملی برای مبارزه طبقاتی و ملی پرولتاریا قرار نگیرد ، مسلماً جنبش کمونیستی ما نمی تواند راه بجائی ببرد . در مبارزه طبقاتی ، هر

نیروی طبقاتی در یک منظومه روابط عینی جای دارد. در چنین منظومه ای جمله پردازی و عبارت پردازیها، هرچقدرهم زیبا و جالب باشند، حلال مشکلات نیستند. تنها با راه جوئی های عملی است که جنبش کمونیستی ایران می تواند رشد هرچه بیشتر خود را تضمین کند و خطرات و موانع واقعی را از سر راه خود بردارد. راه جوئی هائی که براساس تجربه جنبش خلق ما، پراتیک مشخص طبقه کارگر و تجربیات خود جنبش کمونیستی قرار داشته باشد.

اگر بخواهیم بریکی از ضعفهای بخش عظیمی از جنبش کمونیستی ایران انگشت گذاریم، همانا کم بها دادن به حل عملی مسائل است. آنها بیشتر می کوشند معضلات و مشکلات را در ذهن خود، و بنحوی ایدآل، حل کنند. مثلا سالهای سال است که مرحله بندی و طبقه بندی آنها از مسائل جنبش کمونیستی و مبارزه توده ها آزمایش خود را پس داده است. اما هرگز ب فکر غنابخشیدن و تکامل آن نبودند و نیستند. آنها برای حل مسائل روشنفکران انقلابی، مسائل مبارزاتی توده ای و مبارزه با رژیم، شکافهای مرحله ای ایجاد می کنند. "اول باید روشنفکران انقلابی به وحدت برسند (یعنی مسائلشان را حل کنند)، بعد باید به حل بعضی از مسائل در ارتباط با توده ها پرداخت، آنگاه مبارزه با رژیم را بطور قطعی آغاز کرد". همه چیز باید شسته و رفته پیش رود. تجربیات تمام جنبشهای انقلابی، از جمله تجربیات مبارزات خلقی درون خود جامعه ما، نشان داده است که هیچگاه چنین راه سرراستی وجود نداشته است.

مسائل روشنفکران انقلابی، تهیه وسائل لازم برای مبارزه با رژیم و یا حل برخی از مسائل توده ها، اینها همه و همه مسائلی هستند که بطور همزمان در مقابل جنبش قرار دارند و حل هریک از آنها به دیگری بستگی پیدا می کند. در بسیاری مواقع حل آنها باید بطور همزمان صورت پذیرد. اینرا عینیت می گوید. بنابراین، این نوع مرحله بندی کردن، از آنجا که با دینامیسم های واقعیت انطباق ندارد - حتی با کمی پس و پیش کردن - در واقعیت امر، قادر نیست مسئله ای حل کند.

آنچه که در این مرحله بندی کم بها می شود، مسئله سیاست است. رفیق پویان زمانی نوشت: "کم بها دادن به سیاست از خصایص بارز اپورتونیسم است". و برآستی که چنین است. جنبش کمونیستی ایران همواره در لحظات قطعی در این امر تزلزل نشان داده است و با کم بها دادن به سیاست، فرصتهائی را از دست داد. فرصتهائی که می توانست پایه های مادی قویتری را برای او تهیه ببیند. در جنبش اخیر خلق ما این امر بوضوح نمایان است و اکنون نیز این کم بها دادن به فرصتها و عدم شناخت موقعیت های مناسب، بطرز چشمگیری خود را نشان می دهد. مثلا به بیانیه شماره ۱ "کنفرانس وحدت" توجه کنید. جز یک مشت حرفهای کلی مثل: "دامن زدن و رهبری یک مبارزه سیاسی و مستقل طبقه کارگر را جزو وظایف اساسی مارکسیست - لنینیستها و گامی تعیین کننده در ارتباط با مسئله مبرم جنبش یعنی تشکیل حزب طبقه کارگر می داند" (تاکید از ماست) و یا یک شعار استراتژیک کلی مثل "برقراری جمهوری دمکراتیک خلق"، هیچ چیز دیگری دستگیرتان نمی شود. بهیچوجه آنها خود را دلمشغول مسائل مبرم مبارزه سیاسی فعلی نمی نمایند و بهمین جهت هیچگاه در فکر ارائه شعارهای تاکتیکی صریح برای طبقه کارگر (حتی فقط برای طبقه کارگر) نیستند. این شان خالی کردن از وظایف مبارزاتی است.

اگر در متد تفکر سیاسی لنین دقت کنیم، می بینیم همواره مسائل باین شکل مطرح می شود: باتوجه باین واقعیات بالفعل، پیشاهنگ چه نقشی می تواند در ارتقاء مبارزه ایفا کند؟ پرولتاریا چه وظیفه ای در

قبال جنبش انقلابی دارد؟ و بعد با شعارهای صریح عملی، آنها را روشن کرده و تمام هم سازمان خود را برای تحقق آن بکار می‌گرفت. اما در ایران ما عادت شده است که حرفهای کلی بزنند و همه چیز را بصورت مبهم آن باقی بگذارند.

در بخش اعظمی از جنبش کمونیستی ایران این نقص ناشی از عدم تمایل آنها به پراتیک فعال انقلابی است. تمام تجربیات مبارزه انقلابی پرولتری نشان می‌دهند که مسائل مطروحه در بین روشنفکران انقلابی، تنها در پرتو مبارزه خود توده‌ها و تجربیات حاصله از آن و در جریان مبارزه فعال آنها برعلیه وضع موجود، حل شدنی است؛ تنها باگسترش مبارزه توده‌هاست که می‌توان هم به حل واقعی مسائل درون جنبش کمونیستی نائل آمد و هم به مسائل هرچه عالیتر مبارزه طبقاتی دست یافت. بین این سه جنبه، نه شکافهای عظیمی وجود دارد و نه تقدم و تاخر زمانی مطرح است. مجدانه باید کوشید تا این مسائل را بموازات یکدیگر حل کرد.

اما این دیدگاهها با نتایج عملی بسیار ناگواری همراه است. معتقدین این دیدگاهها می‌خواهند باکرش در مقابل وضع موجود، "وضع موجود" را حفظ کنند تا بخیال خود قادر باشند نقشه خود را به مرحله اجرا درآورند. آنان می‌خواهند با تنزل دادن شعارهای انقلابی تا سرحد ممکن از خطر هجوم دشمن و ... درغلطیدن به اتوپسیسم!! رهائی یابند. باین دلیل از همان ابتدا، زاویه محدودی را برای فعالیت خود انتخاب می‌کنند و بدین ترتیب بار دیگر از ضرورت های حرکت واقعی و عینی جدا می‌افتند و قادر نمی‌شوند تا وظایفی را که واقعیت عینی در مقابل آنها می‌گذارد، درک کنند. از سوی دیگر بعلت تخالف ذهنیات آنها با واقعیات، هرگز نمی‌توانند نقشه های خود را به مرحله فرجام برسانند. حاصل همه اینها، ائتلاف انرژی بخش بزرگی از جنبش است که به تبع آن نیروهای مزبور نمی‌توانند در دگرگونی واقعیت سهمی فعال در جهت مطلوب ایفا نمایند.

تنزل دادن شعارها تا سطح ممکن برای حفظ وضع موجود، نه با واقعیات عینی مبارزه همخوانی دارد و نه با تئوری مبارزه طبقاتی که جوهر اساسی مارکسیسم - لنینیسم است.

پرولتاریا در مبارزه خود هیچگاه نباید حاضر شود که خود را تا سطح طبقات دیگر تنزل دهد. پیشاهنگان پرولتاریا همواره کوشش می‌کنند تا با کار پیگیر و گسترده، هژمونی پرولتاریا را در درون جنبش تامین کنند. این وظیفه، همواره وظیفه محوری جنبش کمونیستی است. اگر در یک شرایط مفروض هنوز امکان تحقق بلافاصله این امر وجود ندارد، این بدان معنی نیست که پیشاهنگان پرولتاریا تنزل شعارهای طبقه کارگر را تا سرحد شعارهای طبقات دیگر بپذیرند و آنرا امری ناگزیر تشخیص دهند. بالعکس آنچه مطرح می‌شود این است که کمونیستها برای ایجاد شرایطی که امکان فوق را به واقعیت تبدیل می‌کند، چه کوششهای وسیعی باید انجام دهند و چه فعالیت‌هایی از جانب آنها باید صورت گیرد. در هیچ شرایطی از موضع پرولتری تسلیم پذیری در مقابل وضع موجود مجاز نیست.

از نظر عملی هیچگاه طبقات حاکم، در پروسه مبارزه طبقاتی، دست روی دست نخواهند گذاشت و در مقابل دشمنان طبقاتی خود منفعل نخواهند نشست. هر وضعیت سیاسی، نتیجه چگونگی رابطه نیروهای طبقاتی با یکدیگر است. مسلماً هر نیروئی، بنا به جایگاه و قدرتی که در این منظومه از تضادها دارد و نقشی که در پروسه بازی می‌کند، در حفظ و یا تغییر آن موثر است. جدا از این حکم نمی‌توان به برنامه ریزی سیاسی و تشکیلاتی مبادرت ورزید.

بین وضعیتی که محصول ضعف درونی طبقه حاکم باشد و وضعیتی که ضعف درونی طبقه حاکم محصول فشار مادی طبقه یا طبقاتی انقلابی از جامعه است که برعلیه او برخاسته اند، از زمین تا آسمان تفاوت است. در حالت اول دگرگونی وضعیت می تواند صرفا به حل تضادهای خود حاکمیت منوط شود؛ در حالت دوم نیروهای انقلابی، خود با اتکاء به نیروی خود، وضعیتی را بوجود می آورند و تا وقتی که این نیروی لازم را در اختیار دارند، می توانند از آن وضعیت برای گسترش هرچه بیشتر دامنه فعالیت خود استفاده کنند و زمینه را هرچه بیشتر برای گسترش دینامیک خود مهیا سازند.

در هیچ حالتی مارکسیست - لنینیستها در مقابل وضع موجود کرنش نخواهند کرد. آنها تنها وضعیتی را تایید می کنند که شرایط هرچه بهتری را برای بسط و گسترش تعرض پرولتاریا فراهم می آورد. باید این حقیقت را بخاطر داشت که: تعرض جوهر سیاست پرولتری است. حتی عقب نشینی و حالت دفاعی، در این چارچوب قابل تبیین است. چه زمانی عقب نشینی درست است؟ زمانی که امکان و شرایط بهتری را برای تعرض گسترده تر فراهم می سازد. اینکه تعرض جوهر سیاست پرولتاریا است، خود ناشی از موقعیت مادی پرولتاریا می باشد، زیرا پرولتاریا تنها با نفی کامل نظام طبقاتی می تواند به رهایی خویش دست یابد. بهمین جهت تا وقتی پرولتاریا و یا بنحوی از انحاء شرایط احیاء مجدد نظام طبقاتی وجود دارد، پرولتاریا نمی تواند "وضع موجود" را، وضع آخرین یا ایستگاه آخر بپندارد و تمامی مساعی او در نفی "وضع موجود" و ارتقای آن به پله های بالاتر تکامل، که آزادی او با آن ملازمه دارد، صرف می شود.

نمایندگان پرولتاریا که تدوین کنندگان آگاه سیاست او هستند، نمی توانند این قانون را در نظر بگیرند. آنها از هر موقعیتی سود می جویند تا هرچه سریعتر پرولتاریا را به عرصه حاد مبارزه طبقاتی، یعنی به عرصه سیاست، بکشانند.

پس اگر بنا باشد وضعیتی بشرط نزول شعارهای پرولتری تا حد یکی دیگر از طبقات اجتماعی حفظ شود و یا بشرط محدود بودن فعالیت مبارزاتی پرولتاریا و نمایندگان آن، از جانب هیئت حاکمه برسمیت شناخته شود، این وضعیت به چه کار پرولتاریا می آید.

همه آنهایی که چنین وضعیتی را می پذیرند و آنرا تایید می کنند، بدون شک به تسلیم طلبی طبقاتی در غلطیده اند. تمام کوشش روشنفکران انقلابی باید مصروف آن شود تا دامنه فعالیت پرولتاریا و خود را گسترش دهند؛ باید صرف آن شود تا مواضع هرچه عالیتری را در مبارزه طبقاتی برای پرولتاریا بدست آورند. پس اگر شرط وجود موقعیتی، عدم فعالیت زنده و فعال پرولتاریا و روشنفکران انقلابی باشد، چه فایده؟

بسیاری از اپورتونیستها دم از تکیه بر نیروی توده ها می زنند، ولی هیچگاه به محتوای واقعی این سخنان توجهی ندارند. وقتی مارکسیست - لنینیستها می گویند که همواره بر قدرت و نیروی توده ها اتکاء دارند، در واقع این حقیقت را بیان می کنند که آنها در عرصه سیاست اساسا بر مبارزه طبقاتی تکیه می کنند نه بر زد و بندهای بین رهبران و یا قراردادهای ناپایدار سیاسی که در سطح بالا و جدا از توده ها بین رهبران بسته می شود.

عشق و علاقه مفرط بسیاری از اعضای جنبش کمونیستی ایران به کار علنی، باعث می شود تا رهنمودهای تابناک مکتب خود را فراموش کنند. آنها طبق معمول با بیان ایده های درست، ولی قلب محتوای راستین آن، می خواهند زشتی کار خود را بپوشانند. این درست است که مارکسیسم لنینیسم

هرگز کار علنی را نفی نمی کند ، ولی همواره آنرا در پرتو این سوال قرار می دهد : به چه قیمتی ؟ با چه نتیجه ای ؟ کار علنی ، حوزه ای از فعالیتهای مبارزاتی است ؛ اگر این حوزه بتواند تحرک بیشتری بمبارزه ببخشد ، آنوقت قابل استفاده است ؛ اما اگر بخواهد مانع رشد محتوای آن شود ، آنوقت نمی تواند مورد تایید مارکسیست - لنینیستها باشد .

این دیگر برعهده نیروهای مارکسیست - لنینیست است که منطبق با شرایط و تحمل مشکلات فراوان آن ، شیوه هائی از مبارزه را انتخاب کنند که باعث پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتاریا می شود . بسیاری از این گروه ها و سازمانها ، ما را متهم می کنند که اساسا اعتقاد نداریم و در پی استفاده از آن نیستیم . از نظر اعتقادی بهیچوجه چنین چیزی در ضمیر ما نیست . آنچه که ، مثل همیشه ، بحث باید روی آن متمرکز شود ، تعیین جایگاه این حوزه از فعالیتهای مبارزاتی و رابطه آن با وظایف اساسی است .

دیگر اینکه براساس تئوری مبارزه طبقاتی ، باید این نکته را درک کرد که حفظ و گسترش یک زمینه و یا بطور کلی زمینه های فعالیت مبارزاتی ، به چگونگی تناسب قوای طبقاتی مشروط می شود . ما باید این زمینه ها را با پراتیک و فعالیت مبارزاتی طبقه و خود ایجاد کنیم ، نه آنکه انتظار صدقه و هدیه هیئت حاکمه را داشته باشیم و تازه بخواهیم با کوتاه آمدن ، با عدول و با دست برداشتن از اصول اساسی جنبش کمونیستی ، آنها را بدست آوریم . ما اعتقاد داریم که عدم درک همین مسئله بظاهر کوچک ، ما را در راه جوئیهای عملی و پیشبرد مبارزه فلج می سازد و در نتیجه نمی توان مراقب اوضاع بود و مبارزه را هر دم با محتوایی غنی تر و عالی تر به پیش برد .

از کمیته مرکزی حزب توده ایران و "سازمان انقلابی" (!! ) و یکی دوتا دیگر از سازمانهای "واقعا" !! مارکسیستی - لنینیستی بگذریم ، آنها در مقابل وضع موجود آشکارا کرنش می کنند و بقول همان نویسنده " توده ای " " سر در آخور زرین قدرت روز دارند " . و چه بهتر است که در مقوله ای جداگانه بررسی شوند .

اما سازمانها و گروههای کمونیستی نیز عملا در مقابل شرایط موجود موضعی منفعل گرفته اند و همچنان منتظر لطف و مرحمت " بورژوازی لیبرال !! " و " گرایش مترقی " !! درون هیئت حاکمه !! و روی آوری او به گرایش انقلابی هستند .

از وقتی که جنبش توده ای اخیر ایران آغاز شده تاکنون ، جنبش کمونیستی ایران لنگ لنگان بدنبال توده ها حرکت کرد . عدم آمادگی جنبش کمونیستی بهنگام شکل گیری جنبش خلق ما و نحوه نگرش او . که طبق آن هنوز بین موقعیت بوجود آمده و خیزش انقلابی توده ها فاصله زیادی مشاهده می کرد ، و در مقابل ، سرعت اوج گیری خود جنبش و علاوه بر همه اینها ، کم کاری بیش از حد سازمانهای کمونیستی در آن اوضاع و احوال و یکسری عوامل دیگر ، دست بدست هم داده و مانع از آن شدند تا جنبش بتواند از عهده انجام آن وظایفی هم که می توانست بردوش گیرد ، برآید . باوجود اینهمه ، " سازمان چریکهای فدائی خلق ایران " تنها سازمانی بود که مقبولیت توده ای داشت و نیروی نسبتا بزرگی را بدنبال خود می کشید ، بنحوی که سایر بخشهای جنبش کمونیستی مجبور بودند - بخصوص در آن اوائل - فعالیتهای خود را در میان توده ها ، از جمله طبقه کارگر ، تحت لوا و نام او پیش برند . هر

ذهن ساده ای این حقیقت را می فهمد که این مقبولیت ناشی از گذشته مبارزاتی این سازمان بود. تجربه عینی مزبور بار دیگر نشان داد که چگونه سوابق مبارزاتی یک سازمان، در یک موقعیت انقلابی رابطه آن سازمان با توده ها را کیفیتا تغییر می دهد.

نا آگاهترین و عقب مانده ترین بخشهای توده ها نیز که تحت تبلیغات شدید ضدکمونیستی قشریون مرتجع قرار گرفته بودند، حساب فدائی را از "کمونیسم" جدا می کردند، زیرا برای آنها، آنهمه "بدیهائی" که در وجود کمونیستها بود!! و در ذهنشان فروکرده بودند، درعینیت وجود چریکهای فدائی خلق نمی گنجید. همین پشتوانه توده ای بود که حتی رژیم کنونی را واداشت علیرغم تمام مخالفت های ایدئولوژیکی و سیاسی اش با فدائی، ظاهر نسبتا احترام آمیزی را نسبت به سازمان ژریکهای فدائی خلق ایران حفظ کند.

رژیم این نفوذ را به عینه تجربه کرده بود، از جمله در حادثه ترکمن صحرا. مشخص بود که ادای احترام بخشهایی از رژیم حاکم به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، از یکسری اصول اخلاقی و یا تمایلات ایدئولوژیکی نشات نمی گرفت، بلکه دقیقا ناشی از نفوذ توده ای این سازمان و عملکردهای اجتماعی مهمی طی سالها مبارزه بود که چنین نفوذی می توانست برای چنین سازمانی فراهم سازد. بهمین جهت آنها می خواستند با رفتار کجدار و مریز و بدست آوردن دل اینان، با گرفتن پز میل به وحدت، این نیرو را درجهت پیشبرد اهداف خود حفظ کنند و یا لاقلا زمینه حسن تفاهم را از بین نبرند. کاملا روشن بود که این رفتار ملاطفت آمیز، که البته با لطف طرف مقابل هم توأم شد، امری دیپلماتیک بوده و نمی توانست ادامه یابد. این برعهده سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و دیگر نیروهای جنبش کمونیستی بود تا این حقیقت را بفهمند و با توجه به مختصات رژیم، آمادگی لازم را برای رویارویی مستقیم و آشکار آماده سازند.

رژیم مسلما نمی توانست بلافاصله بعد از قیام "انقلابی" (بخوانید ارتجاعی، بخوانید محمد رضا شاهی) رفتار کند، نمی توانست "در هر کوی و برزن چوبه دار بیاویزد"، این به اراده او نبود؛ این او نبود که به اشتباه "انقلابی" رفتار نکرد، بلکه این ضرورت های عینی جامعه، این فشار توده ها بود که اجازه نمی داد تا او "انقلابی" رفتار کند. چگونه امکان داشت در حالیکه خود را منادی آزادی قلمداد می کرد و در مقابل رژیم شاه آنهمه وعده و وعید فریب آمیز را به توده ها داده بود، یکباره بیاید و تمام آن دست آوردهائی را که خود مردم با کوشش و مشقت بدست آوردند و در عطش آن جان دادند، از چنگ آنها برباید؛ چگونه می شد مطبوعاتی را که چکمه پوشان ازهاری هم نتوانستند بزانو درآورند، به بند کشد؛ چگونه می شد بلافاصله هرصدای آزادی خواهی را به بهانه "توطئه" و "ضد انقلاب" با چماق و تفنگ خفه کرد. افزون برهمه این ملاحظات، رژیم هنوز فاقد یک سیستم زور سازمان یافته بود؛ فاقد نیروئی بود که بتواند باخیال راحت و با تکیه برآن، توده ها را سرکوب کند و حمله خود را سازمان یافته به پیش ببرد. بهمین جهت ابتدا حملات خود را بصورت پراکنده و از طریق نیروهای فشار، که دولت رسمی نیز با ظاهری معصومانه عجز خود را درمقابل آنها اعلام می داشت، آغاز نمود. آنچه می ماند، تدارک برای یک حمله سازمان یافته بود و این به شرایطی احتیاج داشت، ولی در هر حالت، حمله رژیم به جنبش ما، امری بدیهی بود. برای زمان حمله رژیم، دو حالت کلی قابل ترسیم بود:

حالت اول آن بود که جنبش کمونیستی در رشد روزافزون خویش قابلیت خود را در تاثیرگذاری هرچه بیشتر بر حرکت جامعه نشان می داد، در اینجا رژیم ناگزیر برای مصون ماندن از خطر نابودی، تن به نبردی می داد که شاید در آن شرایط دلخواه او نبود و از نتیجه قطعی آن نیز اطلاعی نداشت.

این واکنش در ذات مبارزه طبقاتی است. هیچ طبقه حاکمی حاضر نیست حاکمیت خود را با آسانی از دست دهد و تمام تلاش خود را برای حفظ آن مصروف خواهد کرد. حتی اگر خود بفهمد آن تلاش، تلاشی مذبحخانه است.

حالت دیگر این بود که رژیم بتواند پایگاههای توده ای جنبش کمونیستی را سست کند، آنطور که حمله و یورش به خود سازمانها و گروهها باعث تضعیف توهومات و آرزوهای توده نسبت به رژیم کنونی نگردد. خلاصه اینکه این حمله موجب تضعیف موقعیت رژیم نشود.

رژیم از همان ابتدا با در دست گرفتن وسائل ارتباط جمعی، مانند رادیو و تلویزیون و با آن نامگذاری کذائی، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، تمام مساعی خود را در اینجهت بکار انداخت. و بموازات آیین کوششها، از طریق گروههای فشار، که توسط افراد معلوم الحال رهبری می شدند (و می شوند)، و ایجاد یک ارتباط تنگاتنگ بین وسائل ارتباط جمعی و این گروهها موج تبلیغات ضد کمونیستی را براه انداخت. دولت و یا مقامات مسئول دیگر، عملاً تمام وسائل و امکانات لازم را برای اجرای این امر در اختیار این گروهها قرار می دادند و رژیم قدم بقدم، منطبق با تصویری که از وضعیت خود داشت، تهاجم را آغاز کرد. برخورد منفی سازمانها و گروههای کمونیستی و چپ، بخصوص آنهایی که می توانستند نقشی ایفا کنند، هرچه بیشتر او را جسورتر و گستاخ تر نمود. اگر بخاطر بیاوریم که قبل از هر تهاجم به بهانه ای یک راهپیمائی برپا می شد، روش رژیم کنونی را در حقیقت با برپائی هر راهپیمائی، ابتدا زمینه را آماده می نمودند و قدرت خود را می سنجیدند و آنگاه برحسب و منطبق با آن یورش را آغاز می کردند.

سیاست فعلی رژیم در قبال جنبش کمونیستی کاملاً روشن است. او می گوید: من تاحدی، که شما نیز باید آنرا بپذیرید، با حرف زدن کاری ندارم (و ادعا می کند "تمایز من با رژیم قبلی نیز در همین جاست")، ولی با پراتیک، با عمل، چرا؛ این دیگر "توطئه" است؛ تا وقتی با یکدیگر حرف می زنید، مبارزه ایدئولوژیک می کنید، کنفرانس وحدت تشکیل می دهید، بدهید، فعلاً باکی نیست؛ اما اگر بخواهید توده ها را "تحریک" کنید و یا آنها را "فریب" دهید (... یعنی ذهنشان را روشن کنید، واقعیات را برای آنها بگوئید)، خلاصه وارد فعالیت مبارزاتی فعال شوید، آنطوری که "اسلام عزیز" در خطر بیافتد (نمی گوید حاکمیت ما)، آنوقت باید حساب چماق و تفنگ مرا هم بکنید. و درست برخلاف جنبش کمونیستی، با تمام مساعی خود به حرفهایش جامه عمل می پوشاند. دقت کنید، همینکه مبارزه خلق عرب کمی، آری کمی پیش رفت، همینکه بوی تشکل بیشتر و سازمان یابی آنها بمشام رسید، آنوقت بیرحمانه سرکوب شدند. ولی مثلاً در رابطه با بلوچستان، هنوز می توان سیاست پیشگیری را بکار برد. در نتیجه فعلاً می توان به هشدار، تهدید و تحیب قناعت کرد.

عجیب نیست که رژیم کنونی تمام انرژی و نیروی خود را برای سرکوب جنبش خلق کرد بکار برد. دامنه جنایات رژیم آنچنان وسیع و آشکار است که حتی عمامه های بلند سیاه و سفید دیگر نمی توانند مانع نمود نیات شومی شوند که در پس آنها می گذرد و آستین بلند عبا نمی تواند دستهای خونبار آنها را بپوشاند. امروز بسیاری از مردم اینرا درک می کنند.



اما چرا این بسیج فاشیستی برای کردستان صورت گرفت؟ زیرا خلق کرد از نظر آگاهی و سوابق مبارزاتی در سطحی بالاتر از دیگر خلقهای ایران قرار دارد و در مقایسه با خلقهای دیگر متشکل تر و یکپارچه تر است و روز بروز نیروی خود را بیشتر سازمان می داد. ادامه این روند آنرا به یک نیروی مادی بسیار قوی تبدیل می کرد که بیشک می توانست بر بسیاری از جریانات سیاسی ایران تاثیر تعیین کننده بگذارد. پس لازم بود تا از بروز چنین "فاجعه ای" جلوگیری شود. این بود که تمام نیروها اعم از ارتش و پاسدار بطرف کردستان رهسپار شدند تا صفحه ننگین دیگری برکتاب سیاه زندگی سیاسی رژیم کنونی بیافزایند.

دیکتاتوری یعنی اعمال قدرت طبقه یا طبقات حاکمه از طریق ماشین دولتی بمنظور تحدید فعالیت های اجتماعی دیگر اقشار و طبقات جامعه. رژیم کنونی آشکارا نشان داده است که در دامنه بسیار محدودی توان تحمل این فعالیتها را دارد؛ نشان داده است که در مقابل تشکل طبقات انقلابی و محتوای انقلابی عملکرد آن، بسیار حساس است و بهمین جهت با تمام امکانات خود، هرگونه حرکت انقلابی را بطرق مختلف سد می کند. کوشش می کند با چوب تکفیر و با استناد به اسلام، تمام مخالفین خود را، حتی مخالفین "مسلمان" خویش را، تحت عناوین منافق، منحرف و شرقی و غربی، سرکوب سلزد.

حقیقت امر اینست که این گرایش، گرایش اصلی را تشکیل می دهد، زیرا رژیم در همین مدت به تجربه هم دریافته است که قدرت حل مسائل را ندارد و حتی دیگر ابائی ندارد که در نزد توده ها نیز آشکارا ندا دردهد که رهائی از بند امپریالیسم ممکن نیست.

رژیم کوشش می کند با بوق و کرنا این مشکلات اقتصادی را میراث رژیم "طاغوتی" جلوه دهد. بیشک این حقیقتی است. اما یک حکومت باصطلاح "انقلابی" برای همین بر روی کار می آید که این میراث را دگرگون کند؛ برای همین بر روی کار می آید که این مشکلات را حل کند. بنابراین داد و فریاد ندارد. ولی قضیه باینجا خاتمه نمی یابد. واقعیت اینست که مشکلات اقتصادی کنونی ما، مشکلاتی است که بخاطر رابطه با امپریالیسم بوجود آمده و ادامه دارد. تا وقتی کشور ما در این مدار قرار دارد، این مشکلات نیز وجود خواهند داشت. اما رژیم کنونی انگار میل دارد، هم در این روابط باقی بماند و هم مشکلات را حل کند. چنین امری امکان پذیر نیست. برخی از تئوریسین های رژیم نیز این حقیقت را می فهمند و حتی گاه آشکارا به آن اذعان کرده اند.

برای حل این مشکلات، تکیه بر نیروی توده ای لازم است و این چیزی است که رژیم نمی تواند عواقب آنرا پذیرا باشد. زیرا هرگونه تکیه بر توده و تشکل توده، گره طناب دار را برگردن او محکم تر خواهد کرد.

باری، تاوقتی "این مشکلات اقتصادی است و تا وقتی رژیم کنونی برسر کار، زمینه برای حادث شدن هرچه بیشتر مبارزه طبقاتی مهیاست.

توده ها از روند یک مبارزه سراسر خونین بیرون آمده اند و مقایسه وضعیت حال با وضعیت گذشته، هرچه بیشتر همسانی حاکمیت کنونی را با حاکمیت گذشته برای آنها تداعی می کند. لذا لزوم مبارزه مجدد را کم کم برایشان بصورت جدی مطرح می کند. بهمین جهت، رژیم خواهد کوشید تا با تبلیغات (که خصائص اصلی آن کاملا با تبلیغات رژیم گذشته همسان است) ذهن توده ها را از مسیر اصلی منحرف گرداند. و آشکار است که هر ارگان و وسیله ای که بتواند به امر روشنگری توده ها کمک کند، برای او زیانبار می باشد و هر ارگانی که بخواد توده ها را در این مبارزه متشکل سازد. بعنوان

یک عامل خطرناک و یا وابسته به شرق و غرب (براستی بین این مزخرفات و یاوه گوئی های شاه جلال تفاوتی می بینید ؟) که می خواهد "اسلام عزیز" را نابود کند ، مورد حمله و یورش قرار خواهد گرفت . بازسازی ارگان های ساواک در کارخانه ها ، محلات و غیره ، نمونه بارزی از کوشش های آنها در این جهت است .

براساس آنچه گفته شد ، جهت گیری عملی رژیم کنونی ، بطرق اعمال دیکتاتوری هرچه بیشتر و هرچه خشونت بارتر است . مجلس "خبرگان" ازهم اکنون لفافه های قانونی آنرا می سازد . بهمین جهت اساس کار تشکیلاتی نیروهای مارکسیست - لنینیست باید برروی مخفی کاری بنا گردد . اینرا می بایست از خیلی پیش اجرا کرد و درک آن نیز چندان مشکل نبود . ولی سازمانها و گروههای ما آنقدر ذوق زده شدند که تمام نیروهای خود را به میدانهای علنی کشاندند و بدین ترتیب فرصت خوبی را برای شناسائی یاران خود به دشمن دادند و اکنون از اینجهت با مشکلات فراوانی برای حفظ آنها روبرو هستند .

دشمن اینبار می تواند با استفاده از بعضی امکانات ، صدمه بار خطرناک تر از ساواک باشد . او می تواند یک شبکه جاسوسی وسیع ایجاد کند . خیلی راحت تر و سریع تر می تواند عناصر مبارز انقلابی مارکسیست - لنینیست را شناسائی کند و آنها را از صحنه عمل بیرون بکشد . امکاناتی که در اختیار اوست ، امکانات مبارزین انقلابی را محدود می کند . از این نظر انقلابیون با هشیاری و کوشش فراوان باید از یکطرف در حفظ خود بکوشند و از سوی دیگر فعالیت های مبارزاتی خود را تعطیل نکنند و در اینراه مشکلات عدیده ای وجود دارد که باید با آن برخورد کرد و با تحمل تمام مشغوعات ، درصدد حل آن برآمد .

برخی زمینه های کار علنی را که هنوز باقیمانده است ، نباید همچون زمینه های ثابت و پایدار پنداشت و درضمن نباید مانع فعالیت انقلابی گردد . همان طور که اشاره شد ، برخی از سازمان ها و گروهها براین عقیده اند که برای حفظ آنچه مانده است ، دست از پا خطا نکنند . ما گفتیم که از دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی این تز چقدر مسخره و انحرافی است .

باید توجه داشته باشیم که از نظر عملی امحاء این حوزه ها به اشکالی که اکنون وجود دارند فقط به ما مربوط نمی شوند ، بلکه نتیجه مبارزه است که این امر را تعیین می کند و نه نتیجه سازش بی پشتوانه . از هم اکنون می توان گفت ، از آنجا که جنبش کمونیستی فعلا فاقد یک نیروی مادی سازمان یافته است ، باید از دل بستن بیهوده در این زمینه ها اجتناب ورزید . تا وقتی وجود دارند ، باید از آنها استفاده کرد ، ولی از هم اکنون باید اشکال اصلی فعالیت خود را در رابطه با نیروی خودمان تنظیم کنیم ؛ باید بگونه ای حرکت کرد که یورش ارتجاع نتواند ضربات مهلکی وارد آورد . ارتجاع با تمام هم کوشش خواهد نمود تا مواضع خود را آنقدر تقویت کند که بتواند همین زمینه های محدود فعلی را نیز نابود سازد .

همان طور که قبلا بآن اشاره شد ، باید مضمون فعالیت های ذهنی را از واقعیات عملی مبارزه طبقاتی و حرکت جامعه خود اخذ کنیم . برقرار کردن رابطه گسترده با توده ها ، در جریان مسائل مبارزاتی آنها بودن و راه حل های عملی برای آنها ارائه دادن ، از وظایف خطیری است که باید بدان پرداخته شود . در اینجا ذکر نکاتی چند در معنی تماس با توده ها لازم است . بنظر می رسد که برای بسیاری از عناصر مارکسیست - لنینیست ، تماس با توده ها بمعنی زندگی ساده و منفعل در میان آنهاست . با کارگران

آبگوشت خوردن ، خود را بشکل آنها آراستن و از این قبیل کارها ، بمعنی تماس با توده ها - آنطور که برای مارکسیسم - لنینیسم مطرح است - نیست . وقتی از تماس با توده ها سخن می گوئیم ، در حقیقت از رابطه خودبخودی و آگاهی سخن می گوئیم . تماس داشتن با توده ها بدین معنی است که بتوانیم بر روی شعور و پراتیک مبارزاتی آنها اثر بگذاریم . از اینرو تماس با توده ها از نظر ما ، یک تماس منفعل نیست که تنها هدف آن ، امر شناخت باشد ، بلکه مقصود اصلی از چنین تماسی ، نفوذ کردن در عمل مبارزاتی آنها ، صیقل دادن آن و پیشبرد هرچه سریع تر این مبارزه است .

باید اساسا رابطه خود را با عناصر فعالی که در پروسه مبارزه توده ای شرکت دارند گسترش داد و از این طریق ، هم یاد گرفت و یاد داد . باید همواره در این فکر بود که : چگونه می توان نتایج مثبت آنرا حفظ کرد ؛ چگونه می توان آنرا به پله های عالی تر تکامل رساند . در این پروسه است که از یک سو می توانیم تفکر مارکسیستی - لنینیستی را هرچه بیشتر در خود تقویت کنیم و از طرف دیگر ، رشد دینامیک خود را هرچه بیشتر تضمین نمائیم . بیاد داشته باشیم که گسترش و رشد جنبش کمونیستی بهیچوجه مشروط به وضع موجود نیست . اتفاقا مشروط به نفی وضع موجود از طریق پراتیک فعال مبارزاتی توده ها و سازمان های پیشرو آنست . دشمن با سازمان یابی ما مخالف است ، درست باین دلیل که کار سازمانی ، کارآئی هائی دارد که برای او خطر ایجاد می کند . ما باید بکوشیم ، در هر سطحی که کار می کنیم ، با سازمان یافتگی نسبی کار خود را آغاز کنیم و در امر سازماندهی این چند نکته مهم را باید بیاد داشته باشیم :

اول از همه باید بیاد داشت که هنر سازماندهی در چگونگی ترکیب کردن عناصر برای انجام یک وظیفه و هدف مشخص است . پس باید ابتدا وظایف را مشخص کرد ، قابلیت های افراد را ارزیابی کرد ، حوزه های فعالیت را تعیین نمود ، آنگاه عناصر را طوری کنار هم قرار داد که به بهترین وجه ممکن بتواند آن وظایف را انجام دهند . بین هسته های مختلف باید رابطه منظمی برقرار نمود و تقسیم کار را بنحوی پیاده کرد که مجموع این هسته ها در جهت انجام اهداف واحدی پیش روند .

از کم تجربگی و اشتباه نهراسید . اگر جهت درستی داشته باشید ، در جریان حرکت آزمودگی پیدا می کنید . تجربیات شما غنی تر و از دامنه اشتباهات شما کاسته می شود . باید جسورانه کار کرد و خطر برخی از اشتباهات را پذیرفت .

رفقا !

مبارزه طبقاتی مشکلات فراوانی دارد . باید خیلی صریح و روشن این واقعیت را گفت و پذیرفت . مشکلات عملی ، فشارهای روانی ، خسارات مادی ، کار توان فرسا ، همه و همه در سراسر این مبارزه وجود دارند و تا فرجام کار نیز وجود خواهند داشت . این راهی صعب و دشوار ، پر سنگلاخ و ناهموار است . تنها با عزمی راسخ ، با نیروی ایمان ، کوشش فراوان و اعتقاد به آینده تابناک پرولتاریاست که می توان بر همه این مشکلات فائق آمد و به فتح قله های پیروزی نائل گشت .

در اهتزاز باد پرچم سرخ

جنبش نوین کمونیستی ایران

مرگ بر اپورتونیسیم

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش

با ایمان به پیروزی راهمان

### توضیحات

۱- در این زمینه کوشش هائی ارزنده بعمل آمد . از جمله رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان در این زمینه ایده های با ارزشی ارائه دادند ، ولی متاسفانه ، بعللی که شرح آن در اینجا نمی گنجد ، فرصت آن پیدا نشد تا این ایده ها در معرض برخورد جنبش کمونیستی قرار گیرد و در نتیجه ، هیچگاه اشاعه وسیع نیافتند .

۲- بهتر است در همینجا نکته ای را روشن کنیم . وقتی می گوئیم این گروهها بنیادهای یکسانی دارند . باین معنی نیست که ما خود این بنیادها را تایید می کنیم . ما اعتقاد داریم ، در تحلیل نهائی ، از نظر عملی اکثریت گروهها و سازمانها از دیدگاه حزب توده حرکت می کنند . اینکه هنوز ایده هایشان انسجام و سیستم لازم را ندارد مسئله ای نیست ، اینرا زمان حل خواهد کرد و همراه با پیشرفت جنبش و قطب بندی هرچه صریح تر نیروها ، واقعیات پنهان امروزی هرچه بیشتر رخ خواهند نمود .

۳- می توان گفت عدم برخورد جدی با مسائل مطروحه ، از خصوصیات بارز اکثر گروهها و سازمانهای درون جنبش کمونیستی است .

۴- البته تازگی ها از نظر بسیاری از این جریانات ، رفیق مائو هم جزو رهبران بزرگ بحساب نمی آید .

۵- ما نظرات خود را در اینمورد در جزوه ای بنام ” چرا شرکت در مجلس فرمایشی ” خبرگان ” فریب توده هاست ؟ ” تشریح نموده ایم .

پایان